

تأملی در علل و پیامدهای انقلاب فرهنگی

علی محمد حاضری*

چکیده: این مقاله می‌کوشد رخداد خاصی که از بهار ۱۳۵۹ ش. در نظام دانشگاهی ایران آغاز شد و تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» مشهور گشت، بازشناسی نماید. در این بازشناسی، سعی شده تا معنی و منظور نهفته در این حرکت را در مقایسه با ظرفیت مفهومی عنوان آن تشخیص دهد و معلوم نماید که این حرکت با کدام یک از معانی متصور برای این عنوان سازگارتر یا مطابقت بیشتری دارد. برای این منظور وضعیت سیاسی - فرهنگی دانشگاهها و طیف بندی نیروهای سیاسی موجود در نظام دانشگاهی در آستانه انقلاب اسلامی و تحولات پس از آن را بررسی می‌نماید تا زمینه‌ها و بستر وقوع این رخداد را نشان دهد. با این مقدمه، اجمالاً به سیر رخدادهای منجر به انقلاب فرهنگی اشاره شده و سپس اقدامات و عملکرد انقلاب فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است. در بخش آخر مقاله، گذری به کاستیها و ناکامیها در انقلاب فرهنگی شده و کوشش به عمل آمده تا به نحوی این کاستیها، تبیین یا تحلیل شود. در پایان به نیروها یا امکاناتی که تحقق آرمانهای انقلاب فرهنگی را در چشم‌انداز آینده ممکن یا محتمل می‌نماید، اشاره شده است.

رخدادهایی که در ماههای اول سال ۱۳۵۹ در محیطهای دانشگاهی ایران اتفاق افتاد و نهایتاً

* مدیر و عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

در خرداد ۱۳۵۹ منجر به تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی شد، آغازگر تحولات و اقداماتی نسبتاً اساسی در نظام آموزش عالی کشور بود. این ستاد از آغاز تاکنون با تفسیرها و تحلیلهای کاملاً متفاوتی درباره علل و پیامدهایش مواجه بوده است که اینک در آستانه بیستمین سال وقوع آن جا دارد فراتر از تحلیلهای برخاسته از حب و بغض نسبت به کنشگران و اهداف این حرکت، به تبیین آن پردازیم.* بهتر آن است در تبیین این حرکت در مفهوم و معنایی که از عنوان آن مستفاد می شود اندکی تأمل کنیم. چرا که به نظر نگارنده بخشی از کاستیها و سردرگمی های حاکم بر تحلیلهای مرتبط با این رخداد به ابهامات یا به عبارت دیگر، ظرفیت معنای چند وجهی عنوان آن بازگشت دارد. از عنوان این حرکت، یعنی انقلاب فرهنگی (cultural revolution) دست کم سه معنای متفاوت برداشت می شود، که بر اساس مفروض گرفتن هریک از این برداشتها، تحلیلهای متفاوتی می توان از آن ارائه نمود. اما همچنان که خواهیم دید، هیچ یک از این معانی به تنهایی نمی تواند معرف و مسمای این رخداد خاص در ایران باشد و باید با تلفیقی از وجوه این معانی و احياناً با قائل شدن به ضریب یا نسبیتی برای حضور هریک از این وجوه در مراحل مختلف این حرکت، به فهم و تبیین بهتر دست یازید. این معانی را به شرح زیر می توان دسته بندی کرد.

۱- اصطلاح انقلاب فرهنگی ممکن است به عنوان واژه ای مرکب برای تبیین یا توصیف ویژگیهای یک انقلاب سیاسی - اجتماعی در معنای متداول و رایج آن در علوم سیاسی و جامعه شناسی به کار گرفته شود. به این معنی که عامل فرهنگ یا ویژگیهای فرهنگی یک جامعه مثل باورها، اعتقادات و نظام ارزشی آن و یا به عبارتی کلی تر عنصر ذهنیت و تلقی انسانها، به عنوان متغیر کلیدی یا عامل مسلط در وقوع انقلاب قلمداد شود. این نحوه تفسیر یا تبیین

* نگارنده این سطور مدعی ارائه یک تحلیل علمی و به اصطلاح بیطرفانه از یک رخداد و غور در آرا و دیدگاههای موافق و مخالف آن نیست. بلکه عمدتاً از موضع یک کنشگر که خود وی نیز کمابیش در بطن حوادث آن حضور داشته است، می کوشد به بازسازی و ترسیم شرایط وقوع این رخداد اقدام نماید و در این بازگشت و تأمل مجدد، بعضاً به ارزیابی و نقادی گذشته نیز می پردازد، البته هدف اصلی، ارزیابی نمی باشد، بلکه بازایی و بازسازی شرایطی است که این حرکت در آن رخ داده است. به همین جهت، نگارنده سعی نموده حتی الامکان خود را درگیر حب و بغضها نسازد و قطعاً بررسی دقیقتر، مجالی دیگر می طلبد که ان شاء الله این قلم یا دیگر صاحب نظران به آن همت خواهند گماشت.

انقلاب، بویژه پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران، حداقل به عنوان یک رویکرد قابل تأمل، به نحوی جدی مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است.^۱ بدیهی است این معنی، هرچند ممکن است برای کلیت انقلاب اسلامی ایران، مسمای موجهی باشد ولی به هیچ وجه نمی‌تواند معرف خوبی برای یک رخداد خاص به نام انقلاب فرهنگی در بهار ۱۳۵۹ در ایران باشد. چرا که این معنی بیشتر به فرهنگ به عنوان عامل تحولات و نقش‌آفرینی آن در فرایند وقوع انقلاب نظر دارد و به این معنی، در ابتدا انقلاب فرهنگی به عنوان شرط وقوع انقلاب، در یک جامعه رخ می‌دهد و متعاقب آن انقلاب سیاسی - اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. در حالی که انقلاب فرهنگی سال ۵۹ حدود ۱۵ ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به عنوان یک اقدام یا حرکتی برای حمایت، پشتیبانی یا همگامی با تحولات انقلاب اسلامی صورت گرفت. لذا، این معنا از انقلاب فرهنگی معرف این رخداد خاص نمی‌باشد.

۲- در معنای دیگر، انقلاب فرهنگی به عنوان یک حرکت مکمل برای تحکیم موقعیت ایدئولوژی انقلاب و دفاع از آن در برابر ایدئولوژیهای رقیب است. این معنا دقیقاً مطابق با اقداماتی بود که مائو رهبر انقلاب چین در سال ۱۹۶۲ به راه انداخت و هدفش مبارزه با ارزشها، نگرشها و حتی منشیهای فردی بورکراتها و اقشار طبقه متوسط جامعه چین بود. به بیان مائو این قشر حامل فرهنگ بورژوازی بودند که نمی‌توانستند خود را با انتظارات و فرهنگ انقلاب توده‌های چینی و رهبر آن همساز کنند. در حقیقت، رقابتهای ایدئولوژیک به عنوان مرحله‌ای از مبارزات، انقلاب چین را به پیروزی نرساند؛ بلکه موفقیت در این انقلاب به طور عمده مدیون مبارزات سیاسی - نظامی است که در یک‌سوی آن مائو و کادرهای حزب کمونیست تحت رهبری وی به همراهی دهقانان هوادار انقلاب قرار دارند و در سوی دیگر عوامل رژیم حاکم بودند که شامل نیروهای نظامی، ارتشی و دیگر ابزار سرکوب‌کننده وابسته به آن رژیم قرار داشتند. بدین ترتیب مائو موفق می‌شود با سود جستن از نظام سازماندهی حزبی و اتخاذ استراتژی بسیج توده‌ای مردم و تشکیل ارتش خلق، در یک مبارزه نظامی چند ساله، قدم به قدم عرصه حضور و اقتدار رژیم پیشین را محدود کند و مناطق تحت تصرف ارتش خلق و نیروهای انقلابی را گسترش دهد و سرانجام به پیروزی نهایی دست یابد.

طی این مبارزات، هر چند مائو و محدود کادرهای حزبی انقلاب، نوعی ایدئولوژی

مارکسیستی را بازسازی کردند به نحوی که با موقعیت بومی جامعه چین سازگار باشد؛ ولی حرکت توده‌های مردم و به طور کلی انقلاب، بر اساس پذیرش آگاهانه ایدئولوژی مارکسیستی، آن هم از خلال یک دوره رقابت‌های ایدئولوژیک محقق نشده بود. لذا در اولین سالهای بعد از انقلاب، برای اداره کشور با مشکلی جدی مواجه شدند و آن این بود که بخش عظیمی از کارمندان و کارگزاران دستگاه بورکراسی اداری و همچنین نهادهای علمی - فرهنگی کشور و طبقه متوسط جامعه با ارزشها و فرهنگ یا ایدئولوژی کادر رهبری انقلاب بیگانه بودند و نمی‌توانستند خود را با حرکت عمومی انقلاب همراه سازند و طبیعتاً مقاومت‌هایی بروز می‌کرد و یا آنکه حداقل این نهادها در مسیر پیشبرد اهداف انقلاب، کارآمد نبودند و برای رفع این مشکل بود که انقلاب فرهنگی چین موضوعیت یافت و نهادهای رسمی‌اش پیش از آنکه عهده‌دار تعلیم و تربیت کشور چین باشد، در حوزه فرهنگ عمومی به طور جدی فعالیت می‌کرد.^۲

بی‌تردید، این تلقی از انقلاب فرهنگی، در اوایل انقلاب اسلامی، برای بخش مهمی از جریانهای فرهنگی و دانشگاهی کشور ماکه طی دو دهه قبل، درگیر مباحث و مجادلات سیاسی - عقیدتی بودند و اخبار مربوط به عملکرد و تجربه حرکتها و نهضتهای انقلابی در جهان را با جدیت و حساسیت زیاد پی‌گیری می‌کردند، تلقی آشنایی بود و احتمالاً عنوان انقلاب فرهنگی ایران نیز از آن حرکت متأثر است ولی باید توجه داشت که این عوامل ما را از عنایت به تمایزات و افتراقهای اساسی این دو حرکت باز نمی‌دارد.

می‌دانیم که انقلاب اسلامی ایران، عمدتاً برآمده از چندین دهه، مبارزه و رقابت ایدئولوژیهای است که هریک مدعی راهکارهای نجات و پیشرفت کشور بودند و ایدئولوژی انقلاب اسلامی در فرایند این رقابتها، توانسته بود، حقانیت خود را لااقل از طریق کارآمدی آن در بسیج مردم به اثبات برساند. به این ترتیب، انقلاب فرهنگی به معنای حرکتی برای اشاعه و تحکیم موقعیت ایدئولوژی اسلامی، در فضایی نسبتاً گفتمانی و با استفاده از برهان، استدلال و منطق از سالهای قبل از انقلاب آغاز شده بود و پیروزی انقلاب اسلامی، در حقیقت، جلوه‌ای از غلبه و پیروزی این ایدئولوژی در مصاف با دیگر ایدئولوژیها بود.^۳ پس می‌توان گفت که کل حرکت انقلاب فرهنگی سال ۵۹ با رخدادهای انقلاب فرهنگی چین و دیگر معانی فوق‌الذکر مطابقت نداشت؛ ولی همچنانکه خواهیم دید وجوهی از این تلقی، قابل مشاهده است.

۳- گاهی مراد از انقلاب فرهنگی انجام اقدامات عمیق و تحولات همه جانبه در حوزه امور آموزشی - فرهنگی است؛ بدون آنکه لزوماً این حرکت با انقلاب اجتماعی در معنای مصطلح آن همراه یا همزاد باشد. همچنانکه واژه انقلاب ممکن است برای اشاره به تحولات عمیق در هریک از حوزه‌هایی چون صنعت، کشاورزی، نظام اداری یا رسانه‌ها به کار گرفته شود و هریک از این تحولات را به ترتیب با عناوینی چون انقلاب صنعتی، انقلاب کشاورزی، انقلاب اداری یا انقلاب رسانه‌ها بنامند. شاید بتوان گفت انقلاب فرهنگی ایران تا حد زیادی به این معنا، یک انقلاب آموزشی آن هم محدود به حوزه آموزش عالی و نظام دانشگاهی کشور باشد.^۴ البته با عنایت به این نکته که این انقلاب آموزشی - دانشگاهی، متعاقب یک انقلاب عظیم سیاسی - اجتماعی به وقوع پیوسته است، لذا طبعاً اهدافش نمی‌تواند بی‌تأثیر از ایدئولوژی انقلاب و رقابتهای ایدئولوژیک باشد. همچنانکه در عملکرد این حرکت، منازعات و رقابتهای سیاسی معمول در فرایند انقلابها برای سهم‌بری هریک از اجزاء و جریانهای تشکیل دهنده ائتلاف انقلابی را نمی‌توان نادیده انگاشت.

با عنایت به ملاحظات فوق می‌توان گفت معنای اول انقلاب فرهنگی، تا حد زیادی با رخدادهای سال ۵۹ در حوزه آموزش عالی ایران، غیر قابل انطباق است. معنای دوم نیز به تمامی بر این رخدادها قابل انطباق نیست؛ در عین حال بعضی شباهتها را نیز نمی‌توان انکار کرد. معنای سوم، بیشترین انطباق را با این رخداد دارد ولی همه جوانب آن را شامل نمی‌شود. به عبارت دیگر، انقلاب فرهنگی سال ۵۹ علاوه بر آنکه یک انقلاب آموزشی - دانشگاهی بود اقداماتی فراتر از این معنا را نیز دربرمی‌گرفت که جزئیات آن تشریح خواهد شد. این تحلیل جزئیات برخی از شباهتهای انقلاب فرهنگی ایران با انقلاب فرهنگی چین را نیز به ذهن متبادر خواهد ساخت.

تحلیل وضعیت سیاسی دانشگاهها در آستانه انقلاب اسلامی

با این مقدمه، اینک به تحلیل وضعیت دانشگاههای ایران در آستانه انقلاب اسلامی و سالهای اولیه پس از آن خواهیم پرداخت تا دریابیم رخداد انقلاب فرهنگی چرا و چگونه در این وضعیت، به وقوع پیوست.

می‌دانیم که در ایران دانشگاه‌ها از آغاز تأسیسشان به عنوان عمده‌ترین کانون حضور و تجلی مکتبها یا طرحهای نظری و راهکارهای تغییرات اجتماعی برای دستیابی به وضعیت مطلوب معرفی شده‌اند. تجددگرایی اولیه که خمیرمایه غالب آن لیبرالیسم غرب‌گرایانه بود موج اول این اندیشه‌ها بود. از شهریور ۲۰ به بعد ناسیونالیسم و سوسیالیسم غلبه یافتند ولی می‌توان گفت در دهه‌های ۲۰ تا ۵۰ ایدئولوژی غالب و پرجاذبه سوسیالیسم بود. از آغاز دهه ۴۰، حضور جدی‌تر گرایشهای مذهبی آغاز شد ولی تنها از اواخر این دهه و بویژه از آغاز دهه ۵۰، اسلام‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی رقیب دیگر ایدئولوژیها پا به عرصه گذاشت و به سرعت رشد نمود به طوری که از آغاز نیمه دوم دهه ۵۰، در اغلب مراکز دانشگاهی لاقال در سطوح دانشجویی به جریان غالب و مسلط تبدیل شد.^۵ البته اطلاعات دقیق و جامعی برای تعیین سهم هریک از ایدئولوژیها و جریانهای فکری - سیاسی پیوسته به آنها در آن مقطع وجود ندارد. ولی اینجانب به عنوان فردی که خود در آن سالها شاهد نسبتاً فعال این رقابتهای و جریانها بوده است اشاره می‌کنم که تقریباً از سال ۱۳۵۵ به بعد در اغلب عرصه‌های رقابت و صف‌بندی جریانهای سیاسی - ایدئولوژیک مخالف رژیم شاه در داخل دانشگاهها، چه به استناد تعداد افراد شرکت‌کننده در سخنرانیه‌ها و تجمعاتی که از طریق آن هریک از جریانهای فکری - سیاسی می‌کوشیدند توان و ظرفیت خود را به نمایش گذارند و چه به استناد نتایج انتخاباتی که تحت عناوینی چون شوراهای دانشجویی برگزار می‌شد، جریان مذهبی که رقیب اصلی جریان چپ یا کمونیستها بود - البته در آن مقطع جریان مذهبی نوعاً از ائتلاف یا همراهی جریانهای ملی نیز سود می‌برد - از اکثریت نسبی برخوردار بود. به نحوی که مثلاً از جمع هفت نفر شورای دانشجویی منتخب، در بسیاری موارد، چهار نفر منتسب به جریان اسلامی و سه نفر از جریان چپ انتخاب می‌شدند. بدیهی است این نسبت هر چند نشان از غلبه نسبی جریان مذهبی در محیطهای دانشگاهی بود ولی در مقایسه با جو عمومی جامعه ایران که جریان چپ در آن جایگاه قابل اعتنائی نداشت، می‌توان گفت در محیطهای دانشگاهی، اقلیت چپ از قدرت قابل توجهی برخوردار بود و اکثریت مذهبی نسبتاً شکننده و آسیب‌پذیر بود.

البته نکته دیگری که در تحلیل وضعیت آن دوران نباید از نظر دور داشت این بود که نیروی مؤثر و عمل‌کننده در محیطهای دانشگاهی در آن شرایط، منحصر به اساتید و دانشجویان نبود و

بسیاری از فارغ‌التحصیلان و حتی فرهنگیان و دانش‌آموزان دبیرستانی را نیز دربرمی‌گرفت و به نحوی در جریان‌ات دانشگاهی فعال بودند. چراکه از یک‌سو محیط‌های خارج دانشگاه، در شرایط اختناق حاکم، از ظرفیت کافی برای تحرک سیاسی برخوردار نبود و از سوی دیگر، نیروهای درون دانشگاه برای یارگیری و نمایش قوا در رقابت‌های درون دانشگاهی، هواداران و نیروهای وابسته به خود را از محیط‌های خارج دانشگاه نیز بسیج می‌کردند. با این ملاحظات می‌توان گفت در سال‌های ۵۵ - ۵۷ که اوج فعالیت و مبارزات سیاسی نسبتاً علنی دانشگاه‌ها قبل از انقلاب بود ضمن آنکه سه جریان مذهبی، مارکسیستی و ملی در یک ائتلاف سیاسی برای مبارزه با رژیم شاه در یک جبهه قرار داشتند ولی در درون خود رقابت‌های نسبتاً آشکاری را دنبال می‌کردند که عمدتاً به دو قطب مارکسیستی و مذهبی تفکیک می‌شد که جناح مذهبی حدود ۵۰ الی ۷۰ درصد و جناح مارکسیستی حدود ۳۰ الی ۵۰ درصد قوا را در اختیار داشتند که البته تقریباً میانگین این نسبت‌ها در دانشگاه‌ها و مراکز مختلف در همین حدود بود.^۶

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۵۷، به لحاظ خصلت غیر سازمانی و فقدان تشکیلات منسجم حزبی در مدیریت انقلاب و نیز عدم اقتدار همه جانبه دولت انقلاب و حاکمیت چندگانه‌ای که معمول مراحل اولیه پیروزی انقلابات است، نظام دانشگاهی و مراکز آموزش عالی کشور، از جمله مراکز و مواردی بود که به نحو کامل تحت مدیریت جریان مذهبی و مدیریت انقلاب قرار نگرفت و به همین جهت، مبارزات و رقابت‌های درون جریان‌های انقلاب با شدت و صراحت بیشتری ادامه داشت ولی آرایش نیروها و صف‌بندی‌ها با تغییراتی مواجه شد که عمدتاً به زیان جریان مذهبی وفادار به مدیریت انقلاب بود و نیروهای آن را تحلیل برد. این صف‌بندی و آرایش جدید را به شرح زیر می‌توان توضیح داد.

الف: جناح اسلامی وفادار به رهبری انقلاب

پس از پیروزی انقلاب، نیروهای جناح اسلامی در محیط‌های دانشگاهی به شدت تحلیل رفت. چراکه با پیروزی انقلاب، مدیریت اسلامی برای اداره کشور و هدایت امور احتیاج به نیروهای وفادار و نسبتاً آشنا و متخصص داشت که یکی از عمده‌ترین مراکز تأمین آن، طیف نیروهای اسلامی دانشگاه‌ها، اعم از اساتید، دانشجویان فعال در مبارزات دانشجویی و

فارغ‌التحصیلان نظام دانشگاهی بود. به این ترتیب نهادهای انقلاب، اعم از کمیته‌ها، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، هیأت‌های هفت نفره واگذاری زمین و امور تربیتی آموزش و پرورش از جمله مراکزی بودند که این نیروها را در درون خود جذب کرد و حتی می‌توان گفت نهادهایی چون جهاد، سپاه و هیأت‌های هفت نفره، عمدتاً توسط این نیروها بنیاد گذاشته و اداره می‌شد. علاوه بر این نهادها، مسئولان و مدیران اجرایی در وزارتخانه‌ها و سازمانهای مختلف از جمله استانداریها و فرمانداریها نیز به جذب این نیروها پرداختند و بویژه برای رویارویی با اقدامات و حرکت‌های ضد انقلاب در مناطق مختلف کشور نیز لاقلاً در سطوح مدیریت و نیروهای کیفی عمل‌کننده، نیروهای مسلمان دانشگاهی، جذب شدند. اشغال لانه جاسوسی و اداره و نگهداری گروگانها و مسائل دیگر مرتبط با آن نیز تعداد زیادی از برجسته‌ترین نیروهای کیفی دانشجویان مسلمان دانشگاهها را به خود مشغول کرده بود. مجموعه موارد فوق الذکر دست به دست هم داد تا دانشگاهها در آن ایام، از حضور مؤثر نیروهای متناسب به جریان اسلامی کمتر برخوردار باشند. در همان حال در ترکیب نیروهای ائتلافی با جریان مذهبی نیز تغییراتی به وقوع پیوست و دو گروه به طور عمده از این ائتلاف جدا شدند. چرا که تأکید بر وجه و نام اسلامی انقلاب که بویژه پس از طرح و تصویب قانون اساسی و اصل ولایت فقیه، صراحت ویژه‌ای یافت، طبعاً موجبات رنجش خاطر نیروهای ملی و هواداران سازمان مجاهدین خلق، که پیش از انقلاب اسلامی به نحوی در طیف نیروهای مسلمان طبقه‌بندی می‌شدند، فراهم آمد و به تدریج آنان از ائتلاف با نیروهای مذهبی وفادار به رهبری انقلاب جدا شدند و در طیف مقابل قرار گرفتند.

ب: جناح مارکسیست و طیف مقابل با جریان اسلامی

در سالهای اول بعد از پیروزی انقلاب نیروهای این طیف در مجامع دانشگاهی، به نحوی تقویت گردید. بدین گونه که از چندین مجرا نیروهایی به آن اضافه شد. ۱- در فضای باز سیاسی سه ساله آخر عمر رژیم شاه و سالهای اول انقلاب، طرفداران اندیشه‌های مارکسیستی که در خارج از دانشگاهها حضور داشتند، با صراحت لازم هویت فکری خود را بروز دادند و بعد از انقلاب که به تدریج جناح اسلامی، مراکز قدرت را در دست گرفت، عرصه حضور و فعالیت آنها

در خارج از محیطهای دانشگاه محدودتر شد و آنها به سنگر باقیمانده یعنی دانشگاه روی آوردند. ۲- گروه دیگر، مارکسیستهای تبعیدی یا نیروهای چپ خارج کشور بودند که همزمان با پیروزی انقلاب تعداد معتنابهی از آنها وارد کشور شدند و عمدهترین محیط و مجرای حضور و فعالیت خود را در محیطهای دانشگاهی یافتند. ۳- بخشی از زندانیان سیاسی در بند رژیم شاه که در ماههای آخر عمر آن رژیم آزاد شدند، دارای گرایشهای کمونیستی و مارکسیستی بودند که پس از آزادی از زندان، عمدتاً به جمع همفکران خود در دانشگاهها پیوستند. این دو گروه اخیر یعنی مارکسیستهای بازگشته از تبعید خارج کشور و نیز مارکسیستهای آزاد شده از زندان، از جهت کیفی نیز عمدتاً از ایدئولوگها و چهره‌های شاخص بودند که پیوستن آنها به طیف مارکسیستهای دانشگاهها، صرفنظر از بعد کمی، از نظر کیفی و سطح تسلط نظری بر مبانی ایدئولوژیک و تجارب مدیریت و سازماندهی تشکیلاتی و نیز اعتبار و وجاهت اجتماعی، موجب ارتقای جریان مارکسیستی را فراهم آوردند.

علاوه بر موارد مذکور، همچنانکه پیشتر اشاره شد، جریانهای مارکسیستی در رقابت با جریان اسلامی دانشگاهها بعد از انقلاب از حمایت و همراهی عملی نیروهای لیبرال و ملی‌گرا و نیز نیروهای وابسته به سازمان مجاهدین خلق نیز بهره‌مند بودند. بدیهی است این وضعیت، نیروهای مذهبی را در رقابت با جریانهای مقابل، در شرایط دشوارتری از قبل قرار داده بود. با وجود این، نیروهای مذهبی همچنان اکثریت شکننده خود را حفظ کرده بودند^۷ ولی طیف مقابل، اقلیت قدرتمندی شده بود که لااقل می‌توانست موانعی جدی فراروی اهداف طیف مذهبی قرار دهد و نظام دانشگاهی را از تحولات اساسی و همگامی با انتظارات اسلامی انقلاب بازدارد.

به این ترتیب از بهمن ۵۷ تا اسفند ۵۸، در عرصه دانشگاهی کشور، دورانی پرکشمکش و ناآرام بود که رقبای در این عرصه، قدرت‌طلبی و سهم‌خواهی خود از انقلاب را تعقیب می‌کردند و به هر میزان که در حوزه‌های بیرونی ناکام می‌ماندند، فشار و طمع آنها برای سهم‌خواهی در عرصه دانشگاهی بیشتر می‌شد و منازعه آنها با طیف اسلامی دانشگاه تشدید می‌گردید. این رقابتهای ظاهراً در چهارچوب قواعد دموکراتیک و نظام مدیریت شورایی پیش می‌رفت ولی در جامعه از بند رسته پس از انقلاب که به شدت از خلأ ضوابط و مقررات حقوقی و نهادهای مدنی

پشتیبانی کننده اینگونه رقابتها احساس کمبود می شد و جریانهای سیاسی مارکسیست و طیف مقابل نیروهای اسلامی نیز بر اساس اصل نظری، «هدف وسیله را توجیه می کند»، از هیچ حقه و ترفندی برای دستیابی به هدف پرهیز نداشتند، در چنین شرایطی اوضاع به شدت پیچیده و بر آشفتگی و نابسامانی های معمول پس از انقلاب افزوده بود. در نتیجه دانشگاهها با بحران جدی مواجه بودند به نحوی که نه کارکرد علمی - پژوهشی آن محقق می شد و نه کارکرد سیاسی آن پاسخگویی انتظارات جامعه اسلامی پس از انقلاب بود.

بخش مهمی از اتاقها و فضای آموزشی و اداری توسط گروهها و جریانهای سیاسی که دارای انشعابات و شاخه های متنوعی بودند، اشغال شده بود و از آن برای هدایت رقابتهای درون دانشگاهی و مقاصد و اقدامات بیرونی استفاده می شد. بر اساس برخی قرائن، باور عمومی نیروهای مسلمان بر این بود که بسیاری از حوادث و رخداد های سیاسی و اقداماتی که به نوعی برای مقابله با حاکمیت اسلامی انقلاب طراحی و برنامه ریزی می شد، در همین کانونهای دانشگاهی ریشه داشت. اقداماتی از قبیل برنامه ریزی و تدارک تجمعات و تظاهرات و راهپیماییهای سیاسی داخل و خارج دانشگاه، تحریک و سازماندهی جریانات کارگری و کارمندی علیه مدیریتهای منصوب از طرف حاکمیت، تحریکات درون ارتش و حتی برنامه ریزی آشوبها و قیامهای قومی و خودمختاری طلبیهای کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و بلوچستان به نحوی به این کانونها منتسب می شد که البته بعضی از این سوءظنها، از طریق مدارک و اسنادی که پس از انقلاب فرهنگی و تصرف این اماکن به دست آمد، تأیید شد.^۸

مجموعه این شرایط بویژه انتظارات خاصی که از کارکرد دانشگاه اسلامی همگام با انقلاب متصور بود، نوعی رادیکالیسم سیاسی و یک مواجهه بنیادی با جریانات غیر اسلامی را ترغیب می کرد؛ همچنین باعث می شد در این مسیر تعدادی از هسته های محدود دانشجویی و ادار شوند دست به اقداماتی عملی زنند. در مجموع می توان گفت جریان اسلامی وفادار به انقلاب از چند جهت برای این حرکت ترغیب می شد.

۱- یأس و سرخوردگی از تجربه گذشته و حصول اطمینان از عدم پابندی جریانات رقیب به قواعد رقابت دموکراتیک، بویژه آنکه هیچ چشم انداز امیدبخشی از امکان حصول توافق برای اصلاح امور از طریق تداوم این مشی وجود نداشت.^۹

۲- تشدید نگرانیهای طیف اسلامی دانشگاه از نقش آفرینی جریانهای برانداز و مخالف حاکمیت اسلامی انقلاب که سرنخهای آن به مجامع دانشگاهی نسبت داده می‌شد.

۳- علاقه فراوان نسبت به دستیابی به استقلال علمی و قطع وابستگی در عرصه‌های علمی - معرفتی که گمان می‌رفت به طور کامل نظام دانشگاهی به ارث رسیده از رژیم سابق در تعارض با آن قرار دارد.

۴- اشتیاق ایدئولوژیک به محتوای اسلامی نظام دانشگاهی بویژه در عرصه علوم انسانی که گمان می‌رفت حصول آن از طریق پیوند هر چه بیشتر با نظام حوزوی و انفصال از مبانی معرفتی میراث غربی میسر است.

۵- مشکلات و نابسامانیهایی که در اداره مدارس عالی و مراکز آموزش عالی خصوصی بازمانده از نظام آموزش عالی قبل از انقلاب به وجود آمده بود و با وقوع انقلاب، نظام مدیریت و منابع مالی آنها از هم گسیخته شده بود و محدود دانشجویان و خانواده‌های آنها را به صورت نوعی نیروی فشار برای مدیریت نظام آموزش عالی انقلاب، تحریک‌پذیر و بحران‌آفرین ساخته بود.

از طرف دیگر، با توجه به شرایط حاکم بر بخش مهمی از نیروهای مؤثر در نظام دانشگاهی که نوعی گرایش به نفی حاکمیت دولت و اعمال خودمختاری را به دنبال داشت، وزارت علوم و آموزش عالی طرحی تهیه و پیشنهاد نمود که ظاهراً در جهت تأمین استقلال دانشگاهها برنامه‌ریزی شده بود ولی انجمنهای اسلامی دانشجویی و نیروهای رادیکال مذهبی وفادار به حاکمیت اسلامی انقلاب، آن را در جهت تأمین خودمختاری مذکور تلقی می‌کردند؛ لذا عده‌ای از عناصر مهم این انجمنها در تهران، برای یافتن راهکاری اساسی جهت بهبود نظام دانشگاهی کشور، تعطیلات نوروزی ابتدای سال ۵۹ را برای بحث و تبادل نظر مغتنم دانستند. این حرکت با زیارت قبور شهدای انقلاب در بهشت زهرا در روز اول تعطیلات که نوعی تجدید میثاق با آرمان اسلامی شهدا محسوب می‌شد آغاز گردید و جلسات در روزهای بعد دنبال شد. در این شرایط پیام نوروزی حضرت امام خمینی (س) در آغاز سال ۱۳۵۹ که در آن به لزوم ایجاد تحول بنیادی در نظام دانشگاهی کشور اشاره داشت، همچون ندایی روح‌بخش با درک ملموس و انتظارات آرمانی و ایدئولوژیک دانشجویان مسلمان و هسته‌های مرکزی انجمنهای اسلامی تطابق کامل

داشت و آنان را در جهت اتخاذ مشی‌های رادیکال برای تحقق آرمانهای خود تشویق نمود.^{۱۰} متعاقب این پیام اولین جلسات هم‌اندیشی برای ایجاد این تحول و راهکارهای آن در ایام تعطیلات نوروزی برگزار شد و با عزمی راسخ برای همگام‌سازی دانشگاه با انتظارات جامعه اسلامی نوپا به جستجوی راهکارها پرداختند و اولین طرح، مبتنی بر توقف و جلوگیری از ادامه حرکت قطار آموزش عالی بر روی ریلهای گذشته بود. با لو رفتن مباحث و تصمیماتی که در جهت تحقق گام به گام این حرکت آغاز شده بود، تقابلهای تصریح و تشدید شد. به این ترتیب بود که انجمنهای اسلامی ندای تحریم کلاسها را سر دادند و با نزدیک شدن خرداد ماه تحریم امتحانات پایان ترم در دستور کار قرار گرفت و جناح مقابل که از طریق عوامل نفوذی تا حدودی به مقاصد جناح اسلامی پی برده بود، تحرکات دفاعی خود را آغاز نمود.

به هر تقدیر، آنچه پیش و بیش از همه به آن دامن زده شد این بود که انجمنهای اسلامی برای مقابله سیاسی با جریانهای رقیب این حرکت را آغاز کرده‌اند و این اقدامات صرفاً وسیله‌ای برای اخراج گروههای سیاسی مخالف از دانشگاهها و تصرف دفاتر و مراکز آنها بود.^{۱۱} اتهامی که هر چند به تمامی به دور از واقعیت نبود، اما صرفاً معرف لایه‌ای بسیار سطحی از عمق تحولات و انتظاراتی بود که این انجمنها با شروع انقلاب فرهنگی آغازگر آن بودند. شاید بتوان گفت نیروهای اسلامی دانشگاه با این حرکت، خواستند به مدد سهم و وزن سیاسی-اجتماعی جریان اسلام‌گرا در کلیت جامعه، که اکثریتی بسیار غالب بود، سهم‌خواهی جریانهای مقابل را در دانشگاه به قلت وزن اجتماعی آنها کاهش دهند. به عبارت دیگر، سخن در این بود که دانشگاه جامعه اسلامی باید همگام با اکثریت قویاً غالب جامعه باشد و سهم‌خواهی جریانهای غیر اسلامی، به همان درصدهای محدودی که در همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۵۸ و دیگر انتخابات سراسری، طرفداران آن شناخته شده بود، محدود گردد (کمتر از پنج درصد). در حالی که، سهم‌خواهی جریانهای غیر اسلامی بر اساس موازنه نیروها در محدوده نظام دانشگاهی بسیار بیشتر از این بود (نزدیک به ۳۰ الی ۴۰ درصد) و حتی به همین سهم نیز قناعت نمی‌کردند.

فرمان امام خمینی (س) در ۲۳ خرداد ۵۹ برای تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی که متعاقب تب و تابهای گسترده ناشی از حرکت انجمنهای اسلامی صادر شد، آغازگر حرکتی نهادمند برای ایجاد تحولاتی است که در جامعه ما به جریان انقلاب فرهنگی مشهور گشته است. اگر بخواهیم اهداف

بانیان این حرکت را به نحوی خلاصه بازگو کنیم، می‌توان گفت یکی تحقق انتظارات نهفته در پیام نوروزی امام خمینی (س) و دیگری یافتن راههای عملی برای تحقق این انتظارات مورد نظر بود.^{۱۲}

اقدامات و عملکرد انقلاب فرهنگی

قبل از آنکه عملکرد انقلاب فرهنگی بررسی شود، اشاره به یک نکته حائز اهمیت است و آن اینکه نباید گفت عملکرد مذکور به طور کامل مدیون اهداف و اقدامات بانیان حرکت بود. زیرا برخلاف دیگر نهادهای انقلاب - که عملکردشان تا حد زیادی به عملکرد طراحان و بانیان مرتبط است و اساساً تا مدتهای طولانی، عناصر اولیه تشکیل دهنده آن، مسئولیتهای کلیدی در مدیریت آن نهاد را عهده‌دار بوده‌اند - در انقلاب فرهنگی، وضعیت به گونه‌ای دیگر بود. ماهیت تخصصی و شأن والای نظام دانشگاهی و امور فرهنگی اجازه نمی‌داد تا همچون دیگر نهادهای انقلاب، همان جوانانی که ضرورت و نیاز را احساس کرده و با درک انقلابی خود، انتظارات رهبر انقلاب را پاسخ گفته و با شجاعت و خطرپذیری ایثارگرانه، حرکت را آغاز کرده‌اند؛ مسئولیت و مدیریت رسمی این امر خطیر را نیز عهده‌دار شوند. لذا از همان آغاز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، توقع و هدف کسانی که مسئولیت هدایت و مدیریت این حرکت را عهده‌دار شدند، با بانیان و طراحان و آغازگران اولیه تفاوت‌هایی اساسی داشت. بزرگانی که از طرف امام متصدی این امر شدند لزوماً نه به لحاظ اعتقاد و همسویی همه جانبه با بانیان و اهداف حرکت، بلکه انتخابشان عمدتاً به این دلیل بود که از خیل شخصیت‌های علمی - فرهنگی کشور، احتمالاً کمترین تعارضها را با بانیان داشتند و این امر که اجتناب‌ناپذیر نیز می‌نمود، این حرکت را به نحوی جدی در افق‌هایی به مراتب نازلتر یا تعدیل شده‌تر از انتظارات بانیان، هدایت نمود. شاید امروز بر این باور باشیم که اینگونه تعدیلهای در اقدامات اجرایی و برنامه‌ها، ما را از آفات عظیم تندروی و بلندپروازیهای خطرخیز رهانیده است ولی حتی قبول این فرض نیز مانع از آن نمی‌شود تا عملکردها را تماماً به حساب اهداف و بانیان اولیه حرکت نگذاریم. بویژه وقتی با اظهارات فعلی بعضی از این متصدیان مواجه می‌شویم که به صراحت می‌گویند کمترین اعتقادی به حرکت انقلاب فرهنگی نداشته و صرفاً با نیت اصلاح و کنترل آن، پذیرای مسئولیت شده‌اند و حتی

تولیداً از همان حدود مشارکت خود در اقدامات گذشته براثت می‌جویند.^{۱۳}

پس از ذکر این مقدمه باید گفت اینک پس از گذشت ۴۰ سال از عملکرد ستاد انقلاب فرهنگی و متعاقب آن شورای عالی انقلاب فرهنگی که عالی‌ترین مرجع مدیریت و هدایت این حرکت بوده‌اند مجموعه اقدامات و عملکردها را به شرح زیر می‌توان برشمرد.

۱- اولین اقدام، اعلام تعطیلی و توقف فعالیتهای جاری نظام دانشگاهی و متعاقب آن، توقف و تعطیلی دفاتر و مراکز فعالیت گروههای سیاسی مخالف و اقدام در جهت تصفیه اساتید و دانشجویان بود. شاخصهای آن مرحله که از نظر معیارهای امروزی افراطی محسوب می‌شود عبارتند از وابستگی فکری به اندیشه‌های ملحدانه، یا وابستگی تشکیلاتی به گروههای ضد انقلابی و محارب و نیز جزء عناصر وابسته رژیم سابق و یا از نظر اخلاقی فاسد بودن. در تداوم این حرکت بود که پس از بازگشایی دانشگاهها نیز امرگزینش اخلاقی - اعتقادی و سیاسی استاد و دانشجو به عنوان یکی از مؤلفه‌های حرکت انقلاب فرهنگی، محسوب شد.

۲- تأسیس مرکز نشر دانشگاهی: تأسیس این مرکز به منظور دستیابی به متون و منابع درسی جدیدتر و استفاده از آخرین دستاوردهای دانش روز و نیز رهایی از جزوه‌های قدیمی و کم کیفیت معمول اساتید در نظام دانشگاهی پیش از انقلاب و همچنین استفاده شایسته اساتید از تعطیلات دانشگاهها بود. تعداد قابل توجهی از کتب و منابع علمی توسط این مرکز شناسایی و برای ترجمه به اساتید سپرده شد. تصور اولیه این حرکت از جنبشی که درباره ترجمه متون ایرانی و یونانی در قرون اولیه اسلام توسط مسلمانان به وجود آمد و بدین ترتیب پایه تمدن اسلامی بینان نهاده شد نشأت گرفته بود. از نظر بانیان انقلاب فرهنگی، این حرکت نیز مقدمه‌ای برای جهش عظیم علمی و بنای تمدن اسلامی در رنسانس انقلاب اسلامی خواهد بود. هر چند دستاوردها در مقایسه با افق این انتظار، چندان چشمگیر نبود ولی تا زمان نگارش این مقال (پاییز ۱۳۷۸) این مرکز حدود ۹۹۵ اثر منتشر کرد که انصافاً تحولی قابل توجه در ارتقای کیفی مواد و منابع درسی بویژه در حوزه علوم پایه و علوم تجربی و فنی را موجب شده است.^{۱۴}

۳- تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت): با تأسیس مرکز نشر دانشگاهی مشکلات منابع درسی در حوزه غیر علوم انسانی تا حدودی برطرف گشت و پیشرفت قابل توجهی نمود ولی از منابع علوم انسانی این توقع را داشتند که از لحاظ

ایدئولوژیکی و بهره‌مندی از مبانی و دستاوردهای نظام حوزوی از ظرفیت بالایی برخوردار باشند؛ به همین دلیل اتکای به ترجمه کتب غربی چندان قابل قبول نبود. لذا با چند سال تأخیر، در سال ۱۳۶۳ این سازمان تأسیس شد تا با استفاده از همکاری اساتید حوزه و دانشگاه، کتب علوم انسانی دانشگاهها تألیف و تدوین گردد. این سازمان نیز تا کنون ۳۷۰ اثر در رشته‌های مختلف علوم انسانی منتشر نموده است که هر چند با انتظارات اولیه فاصله بسیار دارد ولی حرکتی نسبتاً بدیع و پردامنه در حوزه علوم انسانی می‌باشد که بخشی از توقعات را پاسخ گفته است.

۴- پاسخگویی به نیازهای پژوهشی منطبق با انتظارات جامعه: یکی از انتقادات اساسی وارد به نظام دانشگاهی پیش از انقلاب عدم توان پاسخگویی به نیازهای پژوهشی جامعه بود و گفته می‌شد معدود تحقیقات این مراکز بیشتر در ادامه فعالیت‌های پژوهشی اساتیدی بود که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند و لزوماً رافع نیازهای خاص جامعه ما نبود. جهاد دانشگاهی برای رفع اینگونه مشکلات و ارتباط هر چه بیشتر تحقیقات با نیازهای جامعه و سودجستن از روحیه جهادی در فعالیتهای علمی - پژوهشی تأسیس گشت.^{۱۵} حاصل این حرکت نیز تاکنون انجام ۱۶۵۰ طرح پژوهشی و انتشار حدود ۱۶۴۰ کتاب تألیفی یا ترجمه است. البته جهاد دانشگاهی به تنهایی عهده‌دار این حرکت نبود؛ بلکه راه‌اندازی تحصیلات تکمیلی در کشور که در بند بعد به آن می‌پردازیم، عامل بسیار مناسبی برای تحقق این هدف به شمار می‌آید.

۵- تأکید بر تعمیق فعالیتهای علمی تا بالاترین سطح در کشور: فقدان خودباوری علمی و احساس حقارت حاکم بر فضای آموزشی - پژوهشی کشور در سالهای قبل از انقلاب موجب شده بود به استثنای معدود رشته‌هایی چون ادبیات فارسی، دوره‌های تحصیلات تکمیلی در داخل کشور جدی گرفته نشود و در سطوح نهایی تحصیلات، عمدتاً به خارج و سیاست اعزام دانشجویان به خارج متکی باشیم و این وضعیت به هیچ‌وجه با انتظارات و آرمانهای استقلال‌گرایانه بعد از انقلاب سازگار نبود. از سوی دیگر، با فرار تعدادی از اساتید وابسته به رژیم شاه که علت آن نفس وقوع انقلاب اسلامی بود و نیز پاکسازیهایی بعد از انقلاب که در موج اولیه انقلاب فرهنگی نیز تشدید شد، نظام دانشگاهی با کمبود شدید استاد مواجه شده بود که طبیعتاً نمی‌توانست از طریق تداوم سیاستهای گذشته که متکی به اعزام دانشجویان به خارج بود، رفع گردد.

در این وضعیت بود که علیرغم مخالفتها و حتی کارشکنیهای بسیاری که از ناحیه خودباختگان صورت می‌گرفت - البته ضعف یا فقدان امکانات عمده‌ترین استدلال آنها بود - ایده راه‌اندازی دوره‌های تحصیلات تکمیلی در داخل کشور با حداقل امکانات و تلاش در جهت رفع کمبودها و دستیابی به حد نصابهای لازم در خلال فعالیت این دوره‌ها، در دستور کار دست‌اندرکاران انقلاب فرهنگی قرار گرفت. به عبارت دیگر، این ایده نیز همچون بسیاری از موارد به طور عمده متأثر از شور و شوق بخش دانشجویی و کادرهای جوانتر و رادیکال حامی انقلاب فرهنگی بود که از طریق کادرهای بالاتر و اساتیدی که به هر حال مراتبی از همکاری و همراهی با ستاد انقلاب فرهنگی را پذیرفته بودند، حمایت می‌شد.

اما از آنجا که استفاده بهینه از امکانات محدود و پراکنده دانشگاهها بویژه در مقوله استاد و نیروی انسانی، نوعی بهره‌برداری متمرکز و ستادی از این امکانات را ایجاب می‌کرد و از سوی دیگر، علاوه بر بعد علمی، پرورش معنوی و غنای ایدئولوژیک و به عبارتی تعهد مکتبی کادرهای آینده نظام دانشگاهی نیز به شدت مورد توجه بود، دانشگاه تربیت مدرس - که در آن دوره به علت تأثیرپذیر بودن شدید از بومی‌گرایی «مدرسه تربیت مدرس»، نامیده می‌شد - تأسیس گشت. این دانشگاه در حقیقت اولین دانشگاه در ایران است که به دوره‌های تحصیلات تکمیلی منحصر می‌باشد؛ همچنین در اهداف و برنامه‌های اولیه خود، آیینی‌ای است که به نحوی نسبتاً جامع، اهداف انقلاب فرهنگی را نشان می‌دهد و به عبارتی مولود انقلاب فرهنگی می‌باشد. هرچند این دانشگاه در تداوم حرکت خود به علل گوناگون و از همه مهمتر به علت ناباوری و عدم حمایت بسیاری از مدیریتهای ذیربط، از اهداف و انتظارات اولیه فاصله بسیار گرفت ولی خوشبختانه زمینه پایه‌ریزی تحصیلات تکمیلی داخل کشور تا حد بسیار زیادی موفق بود و طلسم ناباوری شکسته شد و اینک شاهد آنیم که در سطح کارشناسی ارشد حدود ۲۹۰ و در مقطع دکترا ۱۴۸ رشته در مراکز مختلف دانشگاهی کشور دائر شده که بسیاری از رشته‌های معمول نظام دانشگاههای معتبر جهانی را دربرمی‌گیرد. این حرکت فی نفسه، گام ارزنده‌ای در جهت خودکفایی علمی محسوب می‌شود و نیاز به اعزام دانشجو به خارج را تا حد زیادی متفنی نموده است.^{۱۶}

۶- توسعه آموزش عالی و تعقیب اهداف عدالتخواهانه انقلاب در این عرصه: علاوه بر وجوه

کیفی و محتوایی که در بندهای فوق بدان اشاره شد، رفع محرومیت‌های اجتماعی در عرصه دسترسی به آموزش عالی از اهدافی بود که نظام اسلامی انقلاب به نحو عام و انقلاب فرهنگی به نحو خاص نمی‌توانستند نسبت به آن بی‌توجه باشند و این عاملی بود که باعث شد به گسترش آموزش عالی در استانها و مناطق مختلف بویژه مناطقی که از این بُعد دچار محرومیت بیشتری بودند، مورد توجه قرار گرفت و اینک کمتر شهر یا مرکز جمعیتی است که به نوعی، به آموزش عالی دسترسی نداشته باشد. علاوه بر این اقدام، در آزمونهای ورودی آموزش عالی نیز از طریق اعمال سهمیه‌بندی مناطق، راهیابی فرزندان مناطق محروم را به آموزش عالی امکان‌پذیر نمود. چرا که در نظام رقابتی فشرده برای ورود به آموزش عالی، نابرابری در امکانات و شرایط تحصیلی ممکن است شانس موفقیت را برای دانش‌آموزان مستعد محروم از امکانات کاهش دهد. هرچند این امر در اجرا، ممکن است در مواردی به کیفیت و سطح علمی آموزش عالی آسیب‌هایی وارد ساخته باشد ولی نقش مهمی در تأمین عدالت اجتماعی در آموزش عالی داشته است. به تئوری که اکنون، دانشگاه و تحرک اجتماعی ناشی از آن، آرمانی دست‌نیافتنی برای کودکان مستعد روستایی و مناطق محروم نمی‌باشد.

البته در حوزه امور اجرایی و سازماندهی آموزش عالی، اقدام دیگری صورت گرفت و آن رفع مشکلات مدیریتی و بلامتلفی مؤسسات آموزش عالی کوچک و پراکنده‌ای بود که نوعاً میراث آموزش عالی غیر دولتی و خصوصی باقیمانده از رژیم شاه بود. با آنکه رژیم گذشته در آخرین سالهای عمر خود سیاست آموزش عالی رایگان را اتخاذ نموده بود ولی فرصت‌چندانی برای اعمال این سیاست و ساماندهی مدارس عالی خصوصی که مشمول این تصمیم شده بود به دست نیامد و این امر دشواریها و سرگردانیهای برای دانشجویان و خانواده آنها بویژه در سالهای پس از انقلاب به وجود آورده بود. در جریان انقلاب فرهنگی، مجموعه این مؤسسات، در قالب دو دانشگاه یکی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی که تمامی مدارس عالی رشته‌های فنی - مهندسی و علوم پایه را دربرمی‌گرفت و دیگری دانشگاه علامه طباطبائی که به رشته‌های علوم انسانی اختصاص داشت، سازماندهی شد.

۷- وجوه تربیتی و انتظارات ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی: همچنان که قبلاً اشاره شد، بخشی از اهداف سیاسی - عقیدتی حرکت انقلاب فرهنگی در موج اولیه آن از طریق بستن کلیه

دفاتر و مراکز فعالیت گروه‌های سیاسی ضد حاکمیت انقلاب و نیز پاکسازیه‌های متعاقب آن دنبال شد ولی از جهت ایجابی و نیز ممانعت از بروز مجدد این گرایش‌ها نیز اقداماتی صورت گرفت که به آنها اشاره می‌شود.

الف: پیش‌بینی دروس عمومی و ایدئولوژیک به منظور تقویت مبانی دین‌باوری دانشجویان و توجیه نظری نظام سیاسی انقلاب و ارتقای گرایش اخلاقی و معنوی آنان. بدین منظور دروسی چون معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق اسلامی، تحلیل انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن برای کلیه رشته‌های دانشگاهی پیش‌بینی شد و به سقف دروس و واحدهای معمول اضافه شد. همچنین در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی، به عنوان مبانی اسلامی آن رشته‌ها یا به عنوان ریشه‌ها و سوابق علمی این موضوعات نزد اندیشمندان و متفکرین مسلمان در قرون گذشته، متناسب با هر رشته، درس‌هایی خاص به عنوان دروس تخصصی منظور گشت.

ب: به منظور افزایش ارتباط گفتمانی بین اساتید حوزه و دانشگاه و تدارک بخشی از محتوای علمی مناسب در رشته‌های علوم انسانی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تأسیس گشت و نشست‌های علمی مشترک بین تعدادی از اساتید هریک از رشته‌های علوم انسانی و صاحب‌نظران حوزوی علاقمند به مباحث آن رشته ساماندهی شد.

ج: به منظور تدریس دروس عمومی مرتبط با معارف دینی و نیز دروس اسلامی منظور شده در برنامه رشته‌های علوم انسانی تعدادی از اساتید و طلاب تحصیل کرده در سطوح میانی نظام حوزوی، به دانشگاه‌ها دعوت شدند و به این ترتیب حضور عناصر روحانی و حوزوی در نظام درسی و فعالیت‌های آموزشی - پرورشی دانشگاه‌ها گسترش یافت.

د: تأسیس دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها به نوعی نظارت و دخالت روحانیان در نظام مدیریتی دانشگاهی محسوب می‌گشت. این دفاتر همچون اهرمی برای پیشبرد اهداف سیاسی، فرهنگی و تربیتی به کار گرفته شد.

ه: به منظور تأمین و تربیت روحانیان ذیصلاح برای تصدی امور فوق الذکر، در مراکز حوزوی نیز تحولاتی صورت گرفت و مراکزی چون مرکز تربیت مدرس در مدرسه دارالشفاء و نیز نهادهای حوزوی - دانشگاهی که متأثر از نظام دانشگاهی ساماندهی شده بودند، به وجود آمدند. تأسیس دانشگاه امام صادق و مدرسه عالی شهید مطهری در تهران و نیز مرکز آموزشی -

پژوهشی امام خمینی (س) و دانشگاه مفید و دانشکده باقرالعلوم در قم از نمونه‌های برجسته این نوع اقدامات محسوب می‌شوند که البته در تأسیس آنها، علاوه بر توجه به نیازهای نظام دانشگاهی، نیازهای عامتر جامعه در سایر بخشها نیز مورد عنایت بوده است.

و: در جهت تأمین منابع و محتوای درسی مناسب نیز بعضاً از محصولات دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و سازمان سمت کمک گرفته شد ولی وجه سلبی این امر که عبارت بود از ممنوعیت معرفی منابع ناسالم از طرف اساتید و شناسایی و معرفی منابعی که ضعفهای کمتری داشتند در برنامه‌ها و سرفصل مصوب رشته‌ها، بیشتر به خدمت گرفته شد.

ز: علاوه بر اقدامات فوق، در نظام پذیرش دانشجو و استاد، با به کارگیری سیستمهایی تحت عنوان «گزینش» کنترل‌هایی اعمال شد و تا حدودی از ورود کسانی که اطلاعاتی درخصوص گرایشهای اعتقادی انحرافی یا وابستگی به گروههای سیاسی مخالف و رفتارهای اخلاقی نامطلوب درباره آنها به دست آمده بود، جلوگیری می‌شد. البته این مکانیسمها، در سالهای اولیه بعد از انقلاب فرهنگی با شدت و وسواس بیشتری اعمال می‌شد بعضاً با افراط و کاستیهایی در اجرا نیز مواجه بود که به تدریج از شدت آن کاسته شده است به نحوی که تقریباً در شرایط فعلی، در مورد پذیرش دانشجو، کنترل چندانی اعمال نمی‌شود و در مورد گزینش استاد نیز نسبت به گذشته با تساهل بیشتری اقدام می‌شود.

کاستیها و ناکامیها در انقلاب فرهنگی

حرکت انقلاب فرهنگی طی ۲۰ سال گذشته در دسترسی به اهداف خود توفیقاتی نسبی داشته است که به بخشی از آن در مباحث گذشته اشاره شد ولی ناکامیها و ضعفهای اساسی نیز داشته است که در مورد سلال آن به موارد زیر می‌توان اشاره داشت:

۱- همچنان که اشاره شد، بخشی از مدیریت دست‌اندرکار انقلاب فرهنگی و آموزش عالی و نیز بسیاری از اساتید و حتی مسئولانی که خارج از قلمرو آموزش عالی ولی در ارتباط با آن بودند، به لحاظ شرایط سنی و باورهای نظری، نمی‌توانستند با بانیان و آغازگران این حرکت هم‌نوا باشند و غالباً با نوعی بی‌اعتقادی یا حداقل تاباوری به انتظارات و عملی بودن اهداف انقلاب فرهنگی، می‌نگریستند که البته تحت تأثیر جو و فشار جریانهای رادیکال، بدون آنکه

صریحاً مخالفت کنند، با بی میلی و احتمالاً کارشکنیهای پنهان و آشکار، حرکتها را کند یا تعدیل می کردند. البته امروز ممکن است کسانی مدعی شوند که اگر اینگونه تعدیلها نبود، ممکن بود ما اینک با خسارات بیشتری مواجه بودیم. صرفنظر از نفی یا پذیرش این ادعا، نمی توان منکر شد که حرکت انقلاب فرهنگی از طریق این نوع عملکردها، با کندی و بعضاً تغییر مسیر مواجه بوده است. به عنوان مثال هیچگاه سرمایه گذاری لازم برای تجهیز مؤسسات داخلی که مدعی جایگزینی سیاست اعزام دانشجو به خارج بودند، صورت نگرفت و همچنان تخصیص سرمایه برای تداوم سیاست اعزام با اقبال بیشتری مواجه بود. مسئولان و مجریان بخشهای اجرایی و صنعتی نیز حوصله یا اعتماد کافی برای ارجاع نیازها و کمبودها به مراکز علمی - پژوهشی داخل را نداشتند و همچنان سهولت خرید نرم افزار و سخت افزار از خارج را بر حمایت از منابع داخلی ترجیح دادند. علایق بخشی و جزئی نگری در عملکردهای مدیریتهای نیز اینگونه رفتارها را تشویق و ترغیب می کرد. این موضوع بویژه در حوزه آموزش عالی و تعلقاتی که مدیریت و اساتید به هریک از واحدها و مراکز دانشگاهی منتسب به خود داشتند، مانعی اساسی در استفاده متمرکز از امکانات و نیروها در مراحل اولیه انقلاب فرهنگی به وجود آورد و نوعی رقابت فلج کننده را در آن مراحل موجب شد. هرچند این موضوع در مراحل بعدی، به موج گسترش تحصیلات تکمیلی در دانشگاههای مختلف کمک کرد ولی همچنان کیفیتهای مورد نیاز را فدای گسترش کمی این موضوع نمود و رشد و توفیقات نهادهای الگویی انقلاب فرهنگی همچون دانشگاه تربیت مدرس را با دشواری جدی مواجه کرد و آنها را در مسیر همنوایی با الگوهای عام نظام دانشگاهی، هدایت نمود.

۲- ضعف یا عدم آمادگی نظام حوزوی برای پاسخگویی و تأمین حجم انبوه نیازهای ارجاع شده به آن نیز قابل توجه است. بلند همتی یا بلندپروازیهای اولیه حرکت انقلاب فرهنگی و گرایشهای قوی ایدئولوژیک حاکم بر آن، با هدایت امام خمینی (س) باعث شد دست نیاز و تمنای همه جانبه ای را به سوی حوزه ها دراز کند و انتظار داشت تا گنجینه معارف سر به مهر حوزوی و خیل عظیم دست پروردگان حوزه که در رژیم ستم شاهی به انزوا و عزلت ناخواسته رانده شده بودند، عطش کاروان تشنه و سرخورده از معارف مادی و اومانیستی غرب را از سرچشمه زلال معرفت دینی سیراب کنند و با مبانی و بنیادهای نوین معرفتی که در هریک از

حوزه‌های علوم انسانی به طور خاص ارائه می‌گردد، مشتاقان را به چشم‌اندازها و افقهای ناگشوده رهنمون گردند. ولی متأسفانه و در کمال ناباوری، در بسیاری از موارد، مشتاقان با وضعیتی سراب‌گونه مواجه شدند که به هیچ‌وجه رافع تشنگیها نشد یا لااقل پاسخگویی مناسب در حد انتظارات به وجود آمده، نبود.^{۱۷} برعکس در بسیاری از جلسات و مراوداتی که به منظور دستیابی به این معارف برگزار می‌شد، نیاز افراد حوزوی برای اطلاع و استفاده از دستاوردهای دانش غربی، بیشتر رفع می‌شد تا نیاز قشر دانشگاهی. به عنوان نمونه بد نیست اشاره شود که ذخایر عظیم معرفت حوزوی، به هر دلیل، نتوانستند نیاز نظام دانشگاهی را در حد تأمین یک متن مناسب برای درس اخلاق اسلامی که بعد از انقلاب فرهنگی در برنامه واحدهای درسی دانشگاهی گنجانده شده بود، پاسخ گوید؛ لاجرم از تألیف یکی از تربیت‌شدگان نظام دانشگاهی که البته معلوماتی از معارف حوزوی داشت، استفاده کردند.

طبعاً این موضوع دلایل و توجیهات خاصی دارد که بخش مهمی از آن به حجم انتظارات و تکالیف بزرگی مربوط می‌شد که انقلاب بر دوش حوزه گذاشته بود و به لحاظ عدم برنامه‌ریزی و آمادگی قبلی، پاسخگویی به همه آنها مقدور نبود و اتفاقاً اولویت و اجتناب‌ناپذیری بخشهایی از امور اجرایی و قضایی، مجال پرداختن به وجوه زیربنایی را تا حدودی سلب کرده بود ولی آگاهی از اینگونه عوامل، مانع از آن نمی‌شود که بگوییم به هر حال انتظارات ایجاد شده در قلمرو انقلاب فرهنگی، از جانب حوزه به حد کفایت، پاسخ داده نشد و همین امر ریشه بسیاری از سرخورده‌گیها و اقبال مجدد به دستاوردهای دانش غربی را توجیه می‌کند. این مسأله وقتی بهتر درک می‌شود که به شبهه افکنیها و ایجاد تردید و تشکیک در بنیانهای معرفت دینی و تلاش در جهت بطلان مفروضات اولیه در اصل ضرورت رجوع به حوزه‌ها و جستجوی مبانی دینی برای علوم انسانی از سوی برخی نظریه‌پردازان و متأثران از مکاتب و مشربهای اندیشه‌ای غرب نیز مواجه می‌شویم و صاحب‌نظران حوزوی نیز زبان مناسب و برهان و استدلال کافی برای معارضه با این شبهات ارائه نمی‌کنند.

۳- علاوه بر مسائل فوق، به نظر نگارنده مشکلی اساسی که فراوری اهداف ایدئولوژیک انقلاب به طور عام و انقلاب فرهنگی به نحو خاص قرار گرفته است چنین می‌باشد که با نوعی تحول در تفسیر ایدئولوژی یا تحول گفتمانی مواجه شده‌ایم که آنچه را به نام ایدئولوژی انقلاب

و نظام ارائه می‌کند، با برداشتهایی که موجب انقلاب شده است متفاوت و بعضاً معارض است. دانشگاهیانی که طی دهه‌های ۴۰ تا ۶۰ به ایدئولوژی اسلامی انقلاب توجه کردند و آن را نسبت به مکاتب و ایدئولوژیهای دیگر ترجیح دادند، الگوی مجسم این ایدئولوژی را در کلام و عمل امام خمینی (س) مشاهده نمودند و علاوه بر آنچه را که مستقیم از پیامها، سخنرانیها، مکتوبات و سلوک عملی امام دریافت می‌کردند، اسلام مورد نظری را در آثار و مواضع روحانیونی چون شهید مطهری، شهید بهشتی و کمی دورتر در آثار مشرب عقلانی مرحوم علامه طباطبایی، شهید صدر و مرحوم طالقانی مشاهده کرده بودند و قرائت جذاب و انقلابی دکتر شریعتی از اسلام را نیز علی‌الاصول با آن همراه و سازگار یافته بودند، هرچند به وضوح آموخته بودند که در همه این موارد تعارضات احتمالی را به نفع قرائت امام، اصلاح نمایند.

آرمانهای ایدئولوژیک انقلاب فرهنگی به شدت از این فضا متأثر شد و رجوع به حوزه‌ها برای سیراب شدن از چشمه‌های این نوع معرفت دینی بود. ولی متأسفانه دانشگاهیان هرچه به این کانونها نزدیکتر شدند، با این واقعیت مواجه گردیدند که گویا به سرچشمه‌آنگونه دریافتهایی که وجودشان را سرمست کرده بود نزدیک نشده‌اند بلکه به کانون نقدها و بعضاً پرخاشها علیه اندیشه‌های مطلوبشان نزدیک می‌شدند^{۱۸} و به تدریج با قرائتی از اسلام مواجه شدند که در آن دیگر از آزادی و حقوق مردم، از عدالت و نفی استثمار، از عقلانیت و حرمت دستاوردهای عقل بشری و اساساً از برهان و استدلال مأنوس آنها چندان خبری نیست و هرچه هست، تأکید و توصیه به بندگی و اطاعت و عبودیت بی‌چون و چرای خالق است که البته چون به منشأ حق نیز دسترسی نیست، این عبودیتها لاجرم به واسطه‌ها و ابواب فیض، تنزل می‌یابد و همه برداشتها باید در مطابقت با عیار سنج متولیان رسمی چنین برداشتهایی، به اعتبار دست یابند.

به نظر می‌رسد این تصویر از دین و ایدئولوژی دینی که پیام آن از منابر و مجامع و منابع رسمیت یافته، ارائه می‌شود و در نظام دانشگاهی و محافل اندیشه‌ای نیز از طریق متولیان رسمی منتسب به نهادهای دینی مهر تأیید می‌خورد و بر آن تأکید می‌شود و نیروها برای مقابله با مخالفان آن یا صاحبان برداشتهای دیگر، تهییج و تحریک و سازماندهی می‌شوند به نحوی اساسی با دین باوری مقبول و پذیرفته شده دانشگاهیان و عاملان حرکت انقلاب فرهنگی مغایرت دارد و نمی‌تواند آن نیازها را پاسخ گوید. لاجرم علایم اقبال اولیه به ادبار و رویگردانی

بدل می‌شود و همین بهانه‌ای می‌شود تا اصل دین باوری و دین‌گرایی گذشته آنان نیز از سوی طرف مقابل در مظان تردید قرار گیرد و این متأسفانه وضعیتی است که هم اینک با تلخکامی هرچه تمامتر تا حدودی شاهد آن هستیم.

جلوه‌های امید و دورنمای آینده مطلوب

به نظر نگارنده، علیرغم جدی بودن نگرانیهای فعلی، چشم انداز آینده یکسره ناامیدکننده نیست. اگر فرصتها به کلی از دست نرود و ندانم‌کاریهای فعلی عرصه را بر بالندگی و رشد نهالهای نوری که در حال روییدن هستند تنگ نمایند، افق روشن چندان دور نیست. به نظر اینجانب پل وصال از دوسو در حال تکوین است. از یک‌سو، علیرغم ناملايمات و شرایط نامساعد، نسلی از دست پروردگان موج اول انقلاب فرهنگی و متعهدین به ایدئولوژی انقلاب که در سالهای اولیه انقلاب و انقلاب فرهنگی، ضعف بنیانهای معرفتی و علمی را با غلیان احساس و تعلق ایدئولوژیک جبران کرده و به مدد وفاداری همه جانبه به ایدئولوژیهای انقلاب و در رأس آن امام خمینی (س)، افق دور دست و اهداف بلند انقلاب فرهنگی را ترسیم کردند، اینک به کمال و پختگی بیشتری رسیده‌اند و در مقایسه با اساتید نسل اول انقلاب فرهنگی که نوعاً چندان به آرمانهای اعتقادی و اسلامی انقلاب فرهنگی، باور نداشتند، این نسل اساتید، ظرفیت بیشتری برای پیوند عمیقتر با متولیان معرفت دینی در شکل عقلایی آن در خود احساس می‌کنند. هرچند متأسفانه همه اعضای نسل اول در چنین وضعیتی نیستند و بسیاری از آنان دچار سرخوردگی و استحاله نظری شده‌اند ولی مابقی چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی در آن حد هستند که بتوان به عنوان پایه‌ای مستحکم برای پل پیوند به آنها تکیه نمود.

از سوی دیگر، در نظام حوزوی و نهادهای جدیدی که در آن قلمرو شکل گرفته است، هرچند در بسیاری از موارد مدیریتها برآنند که تا طلاب این مراکز را همچون خود به قرائتی نامأنوس از اسلام برای دانشگاهیان مسلح کنند، ولی ساختارها، واقعیتهای و نفس نظام درسی جدید و آشنایی‌هایی که با دنیا و معارف جدید پیدا می‌کنند و نیز مشاهدۀ تجارب و وضعیت کنونی که به اندازه کافی برای مغزهای جوان و نسبتاً نقاد آنها عبرت‌انگیز است، دست اندرکار پرورش و تربیت نسلی از عالمان حوزوی است که به سهولت و با استحکام کافی می‌توانند پایه دیگر پل

وصال را فراهم آورند. هم اینک دستهایی از دوسوی این پایه‌ها به سوی هم دراز شده است و می‌توان امیدوار بود که تراکم این دستها و پیوندها، پلی مستحکم و آسیب‌ناپذیر را نوید خواهد داد. چرا که این دفعه دانشگاهیان غنی‌تر از گذشته و در عین حال معقولانه‌تر به دین و عالمان دینی رجوع خواهند کرد و حوزویان نیز با کوله باری از آنگونه معارف دینی که مشحون از طراوت و شادابی ناشی از اجتهادهای منطبق بر زمان و مکان است و در ذات خود، بر پیوند و رابطه عقلایی با متولیان عرصه‌های دیگر معرفت استوار است به رجوع دانشگاهیان پاسخ در خور خواهند داد. ان شاء الله

یادداشتها:

- (۱) برای آگاهی از نمونه‌های تبیین فرهنگی انقلاب اسلامی ایران رجوع کنید به: حمیرا مشیرزاده، «نگاهی به رهیافت‌های مختلف در مطالعه انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد، مرکز تحقیقات استراتژیک ایران، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵، ص ۳۳.
- (۲) رجوع کنید به: سعید حجاریان، جمهوریت، از تجارب دیگران بیاموزیم، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۲۱۲؛ داور شیخاوندی، فرهنگ و آموزش در چین، انتشارات مروارید، ۱۳۵۴.
- (۳) رجوع کنید به: علی محمد حاضری، «فرایند بالندگی ایدئولوژی انقلاب اسلامی»، پژوهشنامه متین، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۷.
- (۴) رجوع کنید به: عبدالکریم سروش، نشریه دانشگاه انقلاب، (جهاد دانشگاهی)، شماره ۴، مهر ۱۳۶۰، ص ۶.
- (۵) رجوع کنید به: علی محمد حاضری، همان.
- (۶) نگارنده در ارائه این نسبتها، علاوه بر استفاده از اطلاعات و خاطراتی که شخصاً با آن مواجه بوده‌ام، از طریق دوستان و کسانی که از دیگر دانشگاهها و مراکز نیز می‌شناختم، اطلاعاتی کسب نمودم که حاصل آن در این گزارش مد نظر بوده است.
- (۷) به عنوان مثال در شورای دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف که پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد، توده‌ایها، فداییها، پیکاریها و منافقین در مقابل دانشجویان مسلمان قرار گرفتند ولی در شورای ۱۵ نفره، ۱۰ نفر نمایندگان منتخب دانشجویان مسلمان و ۵ نفر منتخب گروههای ائتلافی فوق‌الذکر بود. رجوع کنید به: عبدالکریم سروش، همان، ص ۲۹.
- (۸) به عنوان نمونه رجوع کنید به: «پاره‌ای تصاویر از اقدامات گروههای سیاسی»، همان، شماره ۱۲، خرداد ۶۱، صص ۱۸ - ۲۳.
- (۹) به عنوان نمونه رجوع کنید به: همان، شماره ۴، ص ۴۰؛ همان، شماره ۱، خرداد ۶۰، ص ۷.
- (۱۰) برای اطلاع از سوابق گرایشهای رادیکال انجمنهای اسلامی در اصلاح بنیادی نظام دانشگاهی و تجربه‌های خاص این امر قبل از حرکت عمومی انقلاب فرهنگی رجوع کنید به: «گزارش اولین جرعه‌های انقلاب

فرهنگی در دانشگاه‌های شهید بهشتی و دانشگاه علوم پزشکی»، نشریه جهاد دانشگاهی، شماره ۲، مرداد ۱۳۶۰، ص ۹.

(۱۱) این تلقی از انقلاب فرهنگی، پیش از آنکه مقصود و هدف اصلی بنیانگذاران این حرکت باشد، خواسته و تمایل بخشی از نیروهای با نفوذ در حاکمیت شورای انقلاب و دولت وقت بود که نشانه‌های آن را در اعلامیه‌ها و مواضع شورای انقلاب و ابوالحسن بنی‌صدر می‌توان شاهد بود. رجوع کنید به: «انقلاب فرهنگی - انقلابی ناتمام»، هفته نامه عصر ما، چهارشنبه ۷۹/۱/۳۱، شماره ۱۵۸.

(۱۲) برای آشنایی با اهداف انقلاب فرهنگی و ویژگیهای دانشگاه اسلامی مورد نظر آن رجوع کنید به: نشریه دانشگاه انقلاب، «گزارش اهداف انقلاب فرهنگی»، شماره ۴، ص ۷.

(۱۳) از خیل مجموعه متصدیان اولیه ستاد انقلاب فرهنگی، آقای دکتر عبدالکریم سروش، صراحتاً به این اختلاف‌نظرها اشاره کرده است و به نوعی از آن عملکردها تبری جسته است. به عنوان نمونه رجوع کنید به: عبدالکریم سروش، «درباره ستاد انقلاب فرهنگی» سیاست‌نامه، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷ - ۲۱۴.

(۱۴) اطلاعات و آماری که در این قسمت ارائه می‌شود، متکی به مراجعه شخصی اینجانب به دفاتر و مسئولین نهادهای ذیربط می‌باشد که طی هفته آخر نگارش این مقاله در پاییز ۱۳۷۸ صورت گرفته است و به همین علت، از مآخذ و متون چاپ شده توسط این مراکز که نوعاً قدیمی‌تر از زمان مراجعه بود، استفاده نشده است.

(۱۵) برای آگاهی از اهداف و سوابق تأسیس جهاد دانشگاهی که از ابتدا به عنوان «دفتر جذب نیروی انسانی» در ستاد انقلاب فرهنگی تأسیس شد، رجوع کنید به: نشریه دانشگاه انقلاب، شماره ۲، ص ۹.

(۱۶) تعداد رشته‌های کارشناسی ارشد و دکتری فعال در نظام دانشگاهی کشور مستقیماً از دبیر شورایعالی برنامه‌ریزی که عالیت‌ترین مرجع تصویب برنامه‌های نظام دانشگاهی است، اخذ شده است. البته احتمال دارد تعدادی از برنامه‌ها تصویب شده باشد ولی هنوز به اجرا درنیامده باشد.

(۱۷) برای آگاهی از آن تصور اولیه‌ای که از مبادی و مبانی الحادی علوم انسانی و لزوم پاکسازی و پالایش نظام دانشگاهی از آن مبادی احساس می‌شد، رجوع کنید به: سلسله مقالاتی تحت عنوان «مبانی کفر در علوم انسانی»، نشریه دانشگاه انقلاب، شماره‌های ۱۰ و ۱۱.

(۱۸) برای آشنایی با نمایر اساسی نگرش و نوع مواجهه و طرز تلقی روحانیون روشن ضمیر و پرجاذبه‌ای همچون شهید بهشتی با دیگران، به عنوان نمونه رجوع کنید به: شهید سید محمد حسینی بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید دکتر بهشتی، ۱۳۷۸.